راهکارهای سید جواد میری، جامعه‌شناس برای عبور از التهابات اخیر

ایران به مثابه ملک مشاع

می‌توان از دل همین رخدادهای تلخ هم پنجره‌هایی تازه به روی آینده گشود

تکثر و تنوع، امتیاز و فرصت ایران است از پذیرش آن هراس نداشته باشیم

عکس: روح‌الله صمدیان / ایران

گفت‌وگو

ابراهیم بهستی- رضوانه رضایی‌پور

در ادامه سلسله گفت‌وگوهای روزنامه ایران برای تحلیل اعتراضات اخیر و بررسی راهکارهایی برای جدایی خشونت از اعتراض، میزبان سید جواد میری، جامعه‌شناس و پژوهشگر علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بودیم. میری همزمان که برخی رویکردهای مداخله‌گر در مواجهه با اعتراضات، بخصوص رویکردهای رسانه‌ای را مورد انتقاد قرار می‌دهد، پیشنهادهایی هم برای عبور از وضعیت موجود و نهادینه کردن فرهنگ اعتراض می‌دهد. او هم معتقد است که تنوع و تکثر جامعه ایران نه بهانه‌ای برای هراس بلکه یک فرصت و امتیاز بزرگ است و به شرط آنکه مدت با التهابات اخیر، او البته نه تنها تأثیرگذاری‌های عوامل خارجی را نادیده نمی‌گیرد بلکه تهدیدهای اخیر آمریکا را هم به صورت جدی مورد توجه قرار می‌دهد با این توضیح که در داخل اتفاق‌ها هایی باید تدوین شود تا این تهدیدها هم برای عبور از وضعیت موجود و نهادینه کردن فرهنگ اعتراض می‌دهد. او هم معتقد است که تنوع و تکثر جامعه ایران نه بهانه‌ای برای هراس بلکه یک فرصت و امتیاز بزرگ است و به شرط آنکه هم در داخل و هم در سطح جهانی به شکلی امپریالیستی تحت فشار قرار داده و تخریب می‌کند. مقصود من این نیست که وقتی می‌گوییم به تجربه‌های بشری نگاه کنیم، تصور کنیم آنها عالی‌اند: نه. اما شاید هزینه‌ها در آن تجربه‌ها کمتر باشد. شاید آمریکا مثلا خوبی نباشد؛ اما چرا به سود و دنمارک نگاه نکنیم؟ چرا به فرانسه، انگلستان، ژاپن یا حتی هند نگاه نکنیم؟ مجموع این تجربه‌ها ممکن است ما را به این تجربه برساند که تیزاندیشه طراحی یک با چند مکانیزم مشخص هستیم. این امر مستلزم آن است که تکثر و تنوع جامعه ایران را به رسمیت بشناسیم. به رسمیت شناختن تکثر می‌تواند کمک به اعلام لفظی نیست؛ باید سازوکارهایی ایجاد شود تا نیروهای اجتماعی و بین‌المللی شوند. در این صورت، هرگونه اجتماعی نمایندگان واقعی خودش را خواهد داشت. آنوقت اگر قرار باشد با بخش‌هایی از معترضان گفت‌وگو و شود، روشن متولی نمایندگی اجتماعی می‌شوند. نمی‌گویم این نظام‌ها بی‌نقص‌اند: آنها هم مشکلات جدی دارند. مثلاً همین اخیراً در شبکه اجتهیزه دیدم «کرنل وست» فیلسوف سیاهپوست آمریکایی که در سال ۲۰۲۴ به‌عنوان نامزد مستقل ریاست جمهوری آمریکا وارد رقابت شد: مجری از او پرسید تجربه‌ات از کاندیداتوری چه بود با قیافه تقریباً رأی ناچیزی آوردی؟ او کسی را قبول نداشت. باید صراحتاً بگویید در مواجهه با این تجربه‌ها، ما مدام خودمان را به‌روز کنیم، اما این اتفاق آن‌طور که باید، نیفتاده است. این یک پروژه کوتاه‌مدت نیست که بگوییم الان تعریفش می‌کنیم و یکی، دو ماه دیگر به نتیجه می‌رسد.

پروژه مدت‌دار ناظربرشرایط چهارچوب نظری با تدوین استراتژی امنیت ملی است که در فاصله کوتاه انجام‌پذیر نیست. پیش از این، ما می‌خواهم ناظربرشرایط فعلی جامعه بفرمایید در کوتاه‌مدت چه می‌شود کرد. ما امروز هم با فشارهای اقتصادی داخلی و خارجی روبه‌رو هستیم. نارضایتی‌های داخلی وجود دارد، همزمان با تنوع و تکثرفرهنگی وسیاسی و اجتماعی در بسترجامعه مواجهه هستیم که به گفته شما چه باسرخی آثارنهادهای مدیریتی این تنوع و تکثر را برنمی‌تابند. مضاف برآنها تهدیدهای خارجی احیراز سوی آمریکا هم هست. ناظربرایران وضعیت در کوتاه‌مدت چه باید کرد؟

تهدیدات خارجی یک موضوع قابل توجه است. همین چند ماه پیش هم شاهد یک درگیری نظامی کوتاه‌مدت بودیم. امروز هم می‌بینیم که آمریکایی‌ها چند سناریو یا «مدل» را در عمل پیش روی ایران گذاشته‌اند: مدل لیبی، مدل سوریه، مدل عراق و... اینکه کدام‌یک از این سناریوها قرار است درباره ایران دنبال شود، یک پرسش کاملاً جدی است. مسأله این نیست که ما صرفاً خیال کنیم آنها ممکن است اقدامی بکنند؛ بلکه واقعیت این است که این گزینه‌ها روی میز قرار دارند. کلاً پرسش اساسی این است که در داخل کشور چه باید کرد؟ چه پیام‌ها و سیگنال‌هایی باید از سوی جامعه، ساختار سیاسی، مسئولان و معماران حوزه‌های امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارسال شود تا این گزینه‌های تهدیدآمیز بی‌اثر شود یا از روی میز برداشته شود؟ آنچه به نظر می‌رسد این است که شاید جامعه نیازمند یک شوک جدی اصلاحی و آگاه‌کننده باشد: شوکی که نه ویرانگر، بلکه بیدارکننده و سامان‌دهنده باشد.

امروز حتی زمینه‌های این تحول با شوک بزرگ اصلاحی هم فراهم شده است. اجازه بدهید یک مثال ساده توضیح بدهم. فرض کنید در یک خبرگزاری یا روزنامه، می‌شود ۲۰ یا ۳۰ نفر مشغول به کار هستند. شما مدیرمسئول هستید و طبیعی است که همه این افراد از حضورشان در این مجموعه بهره می‌برند؛ هم بهره فرهنگی، هم منفعت اقتصادی. حال تصور کنید که ناگهان از میان این ۳۰ نفر ۲۵ یا ۲۸ نفر را کنار بگذارید. چند روز بعد به همان افرادی که اخراج شده‌اند، بگویید: «ما می‌خواهیم این روزنامه را به یک قطب بزرگ خبری در سطح جهانی تبدیل کنیم؛ بیایید و به ما کمک کنید.» در واقع به آنها می‌گویید: کمک کنید شهرت و درآمد ما بالا برود، اما شما هیچ نفعی نبرید: نه نفع مالی، نه نفع هویتی، نه هیچ چیز دیگر. بدیهی است که آن ۲۵ یا ۲۸ نفری که حذف شده‌اند، به هیچ وجه با شما همکاری نخواهند کرد. سیستم مدیریتی ما طی حدود پنجاه سال گذشته نیروهایی را در درون خود تربیت کرده؛ نیروهایی که هویت اجتماعی، سیاسی و حرفه‌ای‌شان را از همین ساختار گرفته‌اند. اگر جمهوری اسلامی نباشد، بسیاری از این چهره‌ها اساساً موضوعیت پیدا نمی‌کنند؛ از سید محمد خاتمی گرفته تا مهدی کروبی و حسن روحانی و جواد ظریف و... از نهضت آزادی تا جریان‌ها و افراد متعدد دیگر. هویت و معنای آنها در نسبت با جمهوری اسلامی شکل گرفته است. اما امروز می‌بینیم که این نیروها نه در ساخت رسانه‌ای مثل صداوسیما، نه در ساخت قدرت، نه در ساخت ثروت و نه در دیگر سازوکارهایی که واقعیت و هویت جمهوری اسلامی را شکل می‌دهد، حضور مؤثر ندارند. در چنین شرایطی، وقتی این نیروها حذف می‌شوند و بعد در مواجهه با تهدید خارجی یا در یک وضعیت نابسامان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، خواسته می‌شود که «بیایید کمک کنید»، طبیعی است که پاسخ مثبت گرفته نشود.

جامعه‌ای که سهمی در قدرت، ثروت، منزلت و هویت نداشته باشد، انگیزه‌ای هم برای مشارکت نخواهد داشت. وقتی اساساً امکان نبرد را خود را ندهی، این خود نشان می‌دهد که ما نیازمند طرح یک سؤال اساسی هستیم: چگونه می‌توان مشارکت اجتماعی را در برابر تهدیدات، نه به‌صورت شعاری بلکه به‌صورت معناداد، افزایش داد یا تعمیق کرد؟

البته درباره شخصیت‌هایی که نام بردید، من براساس شناخت از آنان و موضعشان، فکرمی کنم برخلاف مثال شما، اگرواقعاً به صورت صادقانه کمکی خواسته شود، آنان دریغ نمی‌کنند. با وجود برخی بی‌مهری‌ها نسبت به آنان در بزنگاه‌های مختلف، شاید موضع‌گیری کردهاند. شاید موضعشان صددرصد منطبق با موضع رسمی نبوده، اما وظیفه ملی خودشان را ادا کردهاند.

تصور کنید امروز شبکه یک صداوسیما را می‌بینید و یک میزگرد وقتی برگزار شود: تحلیل وضعیت موجود و چرایی شکل‌گیری اعتراضات، یا حضور چهره‌هایی متنوع؛ مثلاً آقای سید محمد خاتمی، آقای حسن روحانی، آقای رضا پهلوی که می‌خواهد مشارکت مؤثر در تصمیم‌سازی‌ها داشته باشد. امروز جامعه ما با مسائل متعددی درگیر است؛ از بحران محیط زیست، خشک شدن دریاچه‌ها و تالاب‌ها گرفته تا مشکلات اقتصادی و اجتماعی. یا این حال، به نظرمن رسانه بسیاری از این مشکلات، سیاسی است. مضاف برآنکه در یک جایی می‌آیند و فریاد می‌زنند، در واقع پیام سیاسی می‌دهند؛ پیامی که اگر جدی گرفته شود، بسیاری از گره‌های کور را نیز به تدریج باز خواهد کرد.

در این زمینه، اندیشه «ایران به مثابه ملک مشاع» که مرحوم مهدی حائری یزدی (فقیه - فیلسوف) مطرح کرده، می‌تواند راهگشا باشد. ایران ملک اختصاصی هیچ گروه، فرد یا جریان خاص نیست. همه اقوام، مذاهب، نیروهای اجتماعی و فرهنگی، اجتماعی و سیاسی سرمایه‌گذاری فکری، فرهنگی و عملی خود، حق استفاده و مشارکت توسعه این سرزمین را دارد. چنین نگاهی، می‌تواند به هم‌بستگی ملی و بازسازی اعتماد عمومی باشد.

برای رسیدن به چنین نقطه‌ای، آنچنان که شما توضیح دادید، نیازمند یک شوک بزرگ اصلاحی هستیم تا نیروهای مختلف را دوباره پای گفت‌وگو بنشاند. آیا بعد جنگ تحمیلی، مردم با رضایت به نفع گفتمان انقلابی از تکثرو تنوع خود به نفع وحدت رسمی گذشتند چون اقتضای دوره استقرار بود. اما بعد از دوره استقرار مردم آن تنوع و تکثر خود را طلب می‌کنند و حالا نوبت حاکمیت است که فضا را برای تکثرو تنوع فراهم کند. اما برخی رفتارها و مواضع بی‌توجه به گوناه‌ای است که طلب این وضعیت طبیعی و

> تاکید شما مبنی برضرورت یک شوک اصلاحی بزرگ به عنوان راهکار کوتاه‌مدت عبور از التهابات اخیر، این مفهوم را نیز در دل خود دارد که از دل همین التهابات هم می‌توان یک فرصت اصلاحی ساخت.

برش

به یاور من، یکی از موضوعات مهمی که باید در همین اتفاقات اخیر جدی گرفته شود، نگاه فرصت‌محور است. من این تحولات را شبیه همان حدیث پیامبر می‌دانم که می‌فرماید: در دوران زندگی، دفعه‌ها و نسیم‌هایی می‌وزد؛ خود را در معرض آنها قرار دهید. این اتفاقات و وقایع می‌توانند همان «نفحات دهر» باشند؛ گشایش‌های زمانه، فرصت‌های تاریخی. بنابراین برای اهل اندیشه و افرادی که اهل فکر و تحلیل‌اند، این رویدادها الزاماً شوم نیستند. درست است که در این مسیر تلخی‌هایی داشته‌ایم، اما می‌توان از دل همین رخدادها هم پنجره‌هایی تازه به روی آینده گشود. یکی از این پنجره‌ها، به گمان من، در بازگشت به همان مفاهیمی است که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی مطرح می‌شد: جایی که روحانیون پیشرو از «فقه پویا» و از «مقتضیات زمان و مکان» سخن می‌گفتند.

اگر قرار است حکمرانی موفقی داشته باشیم، باید مقتضیات زمان و مکان را در نظر بگیریم. حتی خود امام خمینی هم گفته‌اند: حفظ نظام، اوجب واجبات است. اما وقتی این جمله را در کنار مفهوم زمان و مکان می‌گذاریم، درمی‌یابیم که «حفظ نظام» فقط به معنای نگه داشتن ساختار سخت‌افزاری قدرت نیست. گاهی ضرورت حفظ نظام در این است که فهم خود را از مفاهیم بنیادی دگرگون کنیم: یعنی برداشت‌مان از جمهوری، از مجلس، خبرگان، از دولت، از مجمع تشخیص مصلحت، و از شیوه اداره جامعه را متناسب با شرایط جدید زمانه و جهان بازتعریف کنیم.

جمهوری اسلامی در زمانی متولد شد که جهان دوقطبی بود: شوروی در یک سو و آمریکا و غرب در سوی دیگر، میان نظام‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری. اما امروز جهان دیگر در آن وضعیت نیست. نظام جهانی دگرگون شده و جمهوری اسلامی باید خود را با این تحولات تازه تطبیق دهد، متناسب با مقتضیات جدید جهان، خود را بازسازی کند و بتواند دگرگونی در فهم و مدیریت کلان خود ایجاد نماید.

اگر ما به مقتضیات زمان و مکان، نه فقط در بُعد فلسفی و نظری، بلکه در بُعد اجتماعی و عینی توجه کنیم، نظام نیز کارآمدی پایدارتری پیدا می‌کند. در چنین حالتی، اقتصاد پاسخ می‌دهد، سیاست معنا پیدا می‌کند و دیپلماسی نیز منطقی‌تر پیش می‌رود.

رفتار و تهدیدهای ایالات متحده، نه‌فقط علیه ایران بلکه نسبت به آمریکای لاتین، روسیه، چین و حتی اروپا و آفریقا، نشانه‌ای است از اینکه نظم جهانی در حال تغییر است. جهان دیگر در وضعیت یک‌قطبی نیست و از آن حالت گذشته، دارد به سمت چندقطبی شدن حرکت می‌کند. حالا سؤال این است: ایران در نسبت با قدرت‌ها چه استراتژی‌های باید اتخاذ کند؟ آیا باید با یکی از آنها درگیر شود و از حمایت چند قطب دیگر استفاده کند؟ یا باید تلاش کند با همه به شکلی متوازن و مستقل تعامل کند؟ اینها پرسش‌های راهبردی هستند که اگر پاسخ روشنی برایشان نداشته باشیم، مشکلات بزرگی در پی خواهد داشت.

کسانی که در کشور طراحی و تصمیم‌سازی می‌کنند، چه در حوزه نظامی، امنیتی و اقتصادی، چه در حوزه سیاست و فرهنگ. اگر نسبت به این تحولات جهانی آگاهی کامل نداشته باشند و خود را با جهان متحول امروزی تنظیم نکنند، نظام در داخل نیز دچار مشکل خواهد شد؛ از اقتصاد گرفته تا فناوری، از سیاست تا اجتماع.

نظام سیاسی کشور باید خودش را در نسبت با این تغییرات جهانی و تحولات درونی ایران ارزیابی کند. در همین منطقه خودمان نیز تحولات بزرگی در جریان است که نباید از آن غافل شد. آمریکایی‌ها برای خاورمیانه طرح کلانی دارند؛ یکی از محورها در این طرح این است که هژمون اسلام و حتی شیعه ایران، در نوک حمله قرار گیرد. این موضوع هم در عمل از بین برده‌اند. در چنین شرایطی، ایران باید تصمیم بگیرد چه رویکردی کم‌هزینه‌تر و واقع‌گرایانه‌تر برایش خواهد بود.

حرف آخر اینکه ما برای عبور از بحران‌های مزمن و تکراری، نیازمند تدوین یک استراتژی امنیت ملی هستیم که مبتنی بر واقعیات داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. در کوتاه‌مدت و گذر از التهابات اخیر نیاز به یک شوک بزرگ اصلاحی داخلی داریم. جامعه هم منتظر و هم پذیرای این شوک است. نیازمند شهامت برای گفت‌وگو و نقد هستیم. تکثر و تنوع، امتیاز و فرصت ایران است. از پذیرش آن هراس نداشته باشیم.

> ایران ملک اختصاصی هیچ گروه، فرد یا جریان خاصی نیست. همه اقوام، مذاهب، نیروهای اجتماعی و سیاسی در آن سهم دارند؛ هر کس به اندازه سرمایه‌گذاری فکری، فرهنگی و عملی خود، حق استفاده و مشارکت در توسعه این سرزمین را دارد. چنین نگاهی، می‌تواند به بازسازی اعتماد عمومی باشد

روزنامه ایران در یکی دو هفته اخیر، ناظربر بررسی و تحلیل ناآرامی‌های کشور، سلسله گفت‌وگوهایی را با اندیشمندان و صاحب‌نظران در حوزه‌های مختلف، به‌خصوص علوم اجتماعی، داشته است. در این مدت، تحلیل‌های مختلفی هم درباره ناآرامی‌ها، مطرح شده است. برخی بعد خارجی و تأثیرگذاری‌ها و رخی از این اتفاقات بررنگ‌تر دیدند و برخی هم زمینه‌های بروز این اعتراضات را در عوامل داخلی جست‌وجو کردند. با اینکه تحلیل شما از بروز این اتفاقات را خواهیم داشت، بیشتر بحث‌مان ناظر براین است که چرا اعتراضات در ایران به خشونت کشیده می‌شود و چه راهکارها یا پیشنهادهایی می‌تواند ارائه شود که وجه خشونت را از اعتراضات جدا کند. ابتدا تحلیل مختصرشما از اعتراضات را داشته باشیم.

قبل از اینکه به این بحث ورود کنم و بگویم که زمینه‌های این اتفاقات و اعتراضاتی که به زبان شما به خشونت هم کشیده شده چیست، لازم است به چند نکته اشاره کنم. یکی اینکه فرهنگ عمومی ما ایرانیان به‌گونه‌ای است که گویی از بروز اختلافات، تفاوت‌ها، تکثرها و بیان آنها ترس و واهمه وجود دارد. وقتی اتفاقی می‌افتد که به خیابان می‌کشد و به خیابان می‌آید از دو سال پیش، وسط خیابان می‌آید از زندگی می‌گیرد. خبرنگاری می‌آید از او سؤال می‌کند که شما چرا مثلاً بی‌خانمان شدی؟

ما در جامعه‌ای زندگی و گرفتار، یک‌دفعه بلند می‌شویم بگوییم تقصیر مثلاً نیکسون یا تقصیر ریگان است یا تقصیر کل فلسفه لیبرالیسم است. گفت من کار می‌کردم، تعدیل نیرو کردند و ما کارمان را از دست دادیم. گفت خب، چرا پس حالا آمدی وسط خیابان؟ می‌گوید خب من یک وام گرفته بودم از بانک، باید به بانک وام بانک را پرداخت می‌کردم. وقتی تعدیل کردند، نتوانستم وام بانک را بدهم. باز هم پرسید چرا آمدی وسط وسط خیابان؟ می‌منظورتو که چه چیز بزرگ‌تری بگوید: گفت هیچی دیگر، بانک هم آمد دارایی خودش را برداره، بیمه من قطع شد، من نتوانستم کاری بکنم، همسرم جدا شد، بچه‌ها را هم برداشت برد. آن‌قدر سلسله مراتب وجود داشت که اصلاً به کاخ سفید نمی‌رسید. اینجا فاصله یک اعتراض تا رأس مدیریت به اندازه یک روز است. خب این نشان می‌دهد یک چیزی در این میان وجود دارد. حالا دربست است جمهوری اسلامی یک پدیده جدید است و نسبت به سیستم‌هایی مثل اروپا و خیلی جاهای دیگر خیلی جوان‌تر و نوپاتر است؛ اما باید درباره‌اش فکر کنیم که چه اتفاقی می‌افتد.

آقای دکتر! این «یک چیزی» که به نظرشما فاصله اعتراض با مدیریت را خیلی کم می‌کند، چیست؟

می‌خواهم بگویم درباره پدیده جمهوری اسلامی، خیلی اندیشه‌ورزی نکردم‌ایم. کسانی که در باب جمهوری اسلامی قرار بوده بیندیشند یا فکر بکنند و نظریه‌پردازش باشند، همزمان با اوایل انقلاب یا از دنیا رفتند، یا شهید شدند، یا کشته شدند، یا خودشان ضد جمهوری اسلامی شدند.

در واقع باید به این برسیم که آیا جمهوری بودنش، اصل و اساس و همینطور، مثلاً قرار بوده تفسیر سنتی از اسلام مبنا باشد، یا آن چیزی که به آن می‌گفتند «فقه پویا»؟ یا نه، ولایت فقیه مهم بوده؟ خب اگر ولایت فقیه مهم بوده، نسبت این ولایت فقیه به مثابه یک چهارچوب و نظام - با خود مثلاً سیستم جمهوری اسلامی چیست؟ ابد و بردازی‌ها یا اظهار شهادت سردار تعیین کردیم که در آن پیاده‌روی می‌کنیم و به سر مزار ایشان می‌رویم.

رویداد سوم ۱۴۰۱ و اتفاقات مربوط به «زن، زندگی، آزادی» است که به پایه فرهنگی-اجتماعی برمی‌گردد. اینجا هم باید می‌آمدیم می‌گفتیم که در مورد مسأله حجاب، چه کار می‌کردیم. مسأله‌ای که جمهوری اسلامی روی آن سرمایه‌گذاری ویژه‌ای کرده و هویت خود را آن گره زده اما راه می‌رفت و کماکان هم دارد راه می‌رود. آنچه در فضاها و تریبون‌های رسمی و غیررسمی جریان داشت بسیار با هم متفاوت بود و ما در چهارچوب حقوقی و از منظر فرهنگی-اجتماعی، نیامدیم این تفاوت‌ها را تئوریزه کنیم تا دیگر کسی این حس را نداشته باشد که در فضاهای رسمی باید یک جور باشد و در فضاهای غیررسمی یک جور دیگر.

سال ۱۴۰۴ هم سال بروز و ظهور وضعیت اقتصادی بود. از ابتدای سال بحث نارنجی‌های مختلف مطرح بود و چنداندار روشنی هم درباره آینده اقتصادی دیده نمی‌شد. می‌خواهم بگویم که ما در ۴ پایه اصلی سیستم مدیریتی شاهد چالش‌ها و کمبودهایی هستیم و به جای آنکه به صورت بنیادین و علمی به این وضعیت نگاه کرده و راهکار پیدا کنیم، به همان برخوردهای مرسوم بسنده می‌کنیم. لذا مواجهه با اعتراضات اخیرهم تفاوت چندانی با رویدادها یا اعتراضات گذشته نداشت. باز هم شاهد همان روش هستیم که سریع می‌خواهد مقصر را معرفی کند، ادبیات سابق را بازنمایی کند و یک روز را هم به صورت مناسبتی معرفی کند که دیگر کار تمام شد. فکرمی‌کنیم همین مواضع تکراری هم افتاغ ایجاد می‌کند، هم همراهی و اجماع، اما غافل از اینکه یه فاصله له چندان زیاد دوباره مشابه یک اعتراض یا یک مسأله مشابه دیگر هستیم.

> وقتی می‌خواهیم جامعه شناس یا اقتصاددان یا کارشناس سیاسی حرف‌هایی را بنویسیم، در صداوسیما و رسانه‌های خودم نگویم، به این معنا نیست که این حرف‌ها یا واقعیت‌ها از بین می‌رود یا نادیده می‌شود بلکه یک رسانه‌ای درست می‌شود به نام بی‌بی‌سی، ایران اینترنشنال - که من به آن می‌گویم اسرائیل اینترنشنال - که آنها می‌آیند اینترنشنال - که آنها می‌آیند مدیریت خبری پیدا می‌کنند و پیدا می‌کنند و مدیریت ذهن ایرانیان را به سمت خودشان سوق می‌دهند

> در هفته‌های اخیر شاهد این اظهار نظر بودیم که اعتراضات و نارضایتی‌ها را برخی جریان‌های خاص به دولت فعلی و عملکرد آن نسبت می‌دادند. با این تحلیل شما اما به نظر می‌رسد که خیلی تفاوتی نمی‌کند که مثلاً این دولتی بر سرکار می‌بود یا دولتافات اجرا در حقیقت کربز ناپذیر بود؟

برش

اگر به جای دولت فعلی، هر دولت دیگری هم بود، چه‌بسا این اتفاقات رخ می‌داد؛ ممکن است شدت و حدت آن فرق می‌کرد. ممکن بود به‌جای اینکه در دیماه اتفاق بیفتد در بهمن اتفاق بیفتد، یا به‌جای اینکه در ۱۴۰۴ اتفاق بیفتد در ۱۴۰۳ اتفاق می‌افتاد. ولی واقع امر این است که اگر نظامی به این چهار پایه نیندیشد و به این چهار پایه فکر نکند، گریزی از التهابات و اعتراضات نیست.

وقتی می‌گوییم استراتژی امنیت ملی، منظورمان بحث امنیتی یا «سکیورتی» به معنای اطلاعاتی و سرویس اطلاعاتی نیست.

چند روز پیش یکی از مسئولان به تلویزیون آمد و یک نکته‌ای را گفت. مجری، از ایشان پرسید که بالاخره وضعیت اینترنت چه می‌شود؟ گفت ببینید، ما همیشه به فکر ملت هستیم، به فکرمردم هستیم، اما در جایی که امنیت و اقتصاد در مقابل هم‌دیگر قرار می‌گیرند، نسبت برای ما مهم است؛ اولویت با امنیت است.

به نظرمن این تصور از امنیت، تصور نو و مرتبط با شرایط فعلی جهان نیست. اگر شما امنیت اقتصادی نداشته باشید، امنیت شغلی نداشته باشید، امنیت روانی نداشته باشید، حوزه‌های سخت‌افزاری امنیت هم دچار نقصان می‌شود. شما وقتی از امنیت صحبت می‌کنید، تصورت از امنیت باید مطابق با شرایط و مؤلفه‌های قرن بیست و یکم و وضعیت کنونی جهان و جامعه ایران باشد.

از توضیح این رویدادهای چهارگانه که به نظرهر کدام مصداقی از آن ۴ پایه اساسی حکمرانی بود، می‌خواهید به چه نتیجه‌ای برسید؟

می‌خواهم بگویم که ما یعنی معماران و تصمیم‌سازان در جمهوری اسلامی کماکان به یک استراتژی کلان امنیت ملی نرسیده‌ایم. وقتی به این استراتژی کلان امنیت ملی کارآمد نرسیده باشید یعنی از منظر سیاسی برخی نیروهای داخل سیستم سیاسی، واگسرا می‌شوند و از منظر اجتماعی-فرهنگی بعضی نیروها به ضد خودت تبدیل می‌شوند یا رفتار می‌کنند؛ از منظر نظامی-امنیتی نمی‌توانید سامانه خودتان را به صورت کامل پیاده کنید؛ و از نظر اقتصادی هم نمی‌توانید پایه‌های معیشت را سامان بدهید. نتیجه این می‌شود که حس تعلق یا آن حس اقتاع یا حس امید به آینده، در جامعه آرام‌آرام و به‌تدریج کم رنگ می‌شود.

و این چهار پایه‌ای که شما اشاره فرمودید، ممکن است در هر مقطعی برجسته شود، ولی هرگاه صورت عینی پیدا می‌کند، مجموعه‌ای از پایه‌های دیگر هم در آن ترکیب و تجمیع می‌شود؟

بله. مسائل را که نمی‌توانیم تک‌عاملی ببینیم. اگر اقتصاد به‌هم بریزد، به این معنا نیست که من فقط از منظر اقتصادی دچار مشکل شده‌ام؛ از منظر روانی هم تحت تأثیر قرار می‌گیرم، از منظر تصمیم‌گیری هم ممکن است دچار اختلال شوم، از منظر فرهنگی هم ممکن است دچار نوسان شوم.

هرکدام از اینها در یک دوره‌ای ممکن است فوران کند و ما برجستگی آن مؤلفه را ببینیم؛ بگوییم مثلاً مسائل اقتصادی در ۱۴۰۴ خودش را نشان داد. اما واقع امر این است که بستر اجتماعی که این نظام روی آن قرار گرفته و این چهار پایه روی آن مستقر شده‌اند، به صورت درهم‌تنیده است؛ هرکدام‌شان به دیگری وابسته است.

اندیشمندان علم سیاست، یکی از کارویژه‌های علمی حکومت‌ها را تطبیق با شرایط جدید می‌دانند و می‌گفتند شما به این کارویژه توجهی نشده است. آقای دکتر! براین از نظرشما اینکه اعتراضات در ایران تکرار می‌شود به فقدان همان چهارچوب نظری یا استراتژی امنیت ملی برمی‌گردد؟

باید موضع را با یک مثال بیرون‌شو می‌کنم. همان اوایل ناآرامی‌ها و اعتراضات؛ صداوسیما آمد یک برنامه‌ای در پژوهشگاه از ما ضبط کرد. دو روز بعد وقتی تلویزیون شبکه یک ساعت ۸ شب آن برنامه را پخش کرد، متوجه شدم که دو دقیقه و نیم از آن حرف من که کلاً ۴ دقیقه بود را سانسور کرده؛ نه به‌خاطر کمبود وقت، نه به دلیل اینکه آن صحبت‌ها را برنمی‌تافت. من آنجا هم گفته بودم که مواجهه‌مان با مسائل، مواجهه شعاری است، به‌جای اینکه مواجهه بنیادین باشد و این چهار پایه دچار اختلال شده است. آیا اصلاح خودگاه، تاریخ‌آگاه، جامعه‌آگاه و دارای اراده معطوف به تحول و تغییراست. این، با سال ۵۷ و یا جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. اما معماران سیاست چه‌کار کردند؟ گفتند درست است انقلاب ظهور سوژه است، اما از زمانی که مثلاً نظام شکل می‌گیرد، این امر سیاسی بر جامعه غلبه دارد. آمارآرام، به دلیل دلت انقلاب، جامعه منتقد بار می‌آید؛ جامعه پرسشگر می‌شود. ذات انقلابی جامعه را به‌دنبال این می‌کشاند که بپرسد «چرا این چنین است؟» اصلاً جامعه انقلابی یعنی همین؛ یعنی جامعه پرسشگر؛ جامعه‌ای که دنبال تغییر و تحول است؛ جامعه‌ای که باید بپرسد چرا عدالت که است، چرا عدالت اجتماعی این‌شکلی است، چرا اقتصاد آن‌طور است و...

در دهه اول انقلاب می‌گفتند «مردم ولی‌نعمت ما هستند». خب حالا این ولی‌نعمت، الان، ۴۷ ساله شده است. یک موقع بچه بود، می‌گفتیم آقا تو صغیری، من می‌خواهم تو را هدایت کنم؛ حالا که به ۴۷ سال رسیده، دیگر نمی‌توانی به آن زنانی که در کودکی اش بد و حسیدی می‌کردی، صحبت کنی.

اینجا آن سؤال پیش می‌آید که آیا جامعه هم مانند امر سیاسی، ولایت دارد یا نه؟ یعنی پختگی، بلوغ و توان خودافهارای و اینکه بتواند رأی خودش را بیان کند، بنیادین نیدراختیم. مثلاً همان سال ۱۴۰۱ وقتی اعتراضات اتفاق افتاد، من گفتم: انقلاب، خود یک پدیده‌ای است که یک‌سری جریان‌ها و بروسه‌ها و روندها را در جامعه رقم می‌زند و اساساً انقلاب یعنی ظهور و بروز سوژه؛ سوژه یعنی انسانی که خودآگاه، تاریخ‌آگاه، جامعه‌آگاه و دارای اراده معطوف به تحول و تغییراست. این، با سال ۵۷ و یا جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. اما معماران سیاست چه‌کار کردند؟ گفتند درست است انقلاب ظهور سوژه است، اما از زمانی که مثلاً نظام شکل می‌گیرد، این امر سیاسی بر جامعه غلبه دارد. آمارآرام، به دلیل دلت انقلاب، جامعه منتقد بار می‌آید؛ جامعه پرسشگر می‌شود. ذات انقلابی جامعه را به‌دنبال این می‌کشاند که بپرسد «چرا این چنین است؟» اصلاً جامعه انقلابی یعنی همین؛ یعنی جامعه پرسشگر؛ جامعه‌ای که دنبال تغییر و تحول است؛ جامعه‌ای که باید بپرسد چرا عدالت که است، چرا عدالت اجتماعی این‌شکلی است، چرا اقتصاد آن‌طور است و...

در دهه اول انقلاب می‌گفتند مردم ولی‌نعمت ما هستند. خب حالا این ولی‌نعمت، الان، ۴۷ ساله شده است. یک موقع بچه بود، می‌گفتیم آقا تو صغیری، من می‌خواهم تو را هدایت کنم؛ حالا که به ۴۷ سال رسیده، دیگر نمی‌توانی به آن زنانی که در کودکی اش بد و حسیدی می‌کردی، صحبت کنی.

اینجا آن سؤال پیش می‌آید که آیا جامعه هم مانند امر سیاسی، ولایت دارد یا نه؟ یعنی پختگی، بلوغ و توان خودافهارای و اینکه بتواند رأی خودش را بیان کند، بنیادین نیدراختیم. مثلاً همان سال ۱۴۰۱ وقتی اعتراضات اتفاق افتاد، من گفتم: انقلاب، خود یک پدیده‌ای است که یک‌سری جریان‌ها و بروسه‌ها و روندها را در جامعه رقم می‌زند و اساساً انقلاب یعنی ظهور و بروز سوژه؛ سوژه یعنی انسانی که خودآگاه، تاریخ‌آگاه، جامعه‌آگاه و دارای اراده معطوف به تحول و تغییراست.

این، با سال ۵۷ و یا جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. اما معماران سیاست چه‌کار کردند؟ گفتند درست است انقلاب ظهور سوژه است، اما از زمانی که مثلاً نظام شکل می‌گیرد، این امر سیاسی بر جامعه غلبه دارد. آمارآرام، به دلیل دلت انقلاب، جامعه منتقد بار می‌آید؛ جامعه پرسشگر می‌شود. ذات انقلابی جامعه را به‌دنبال این می‌کشاند که بپرسد «چرا این چنین است؟» اصلاً جامعه انقلابی یعنی همین؛ یعنی جامعه پرسشگر؛ جامعه‌ای که دنبال تغییر و تحول است؛ جامعه‌ای که باید بپرسد چرا عدالت که است، چرا عدالت اجتماعی این‌شکلی است، چرا اقتصاد آن‌طور است و...

در دهه اول انقلاب می‌گفتند مردم ولی‌نعمت ما هستند. خب حالا این ولی‌نعمت، الان، ۴۷ ساله شده است. یک موقع بچه بود، می‌گفتیم آقا تو صغیری، من می‌خواهم تو را هدایت کنم؛ حالا که به ۴۷ سال رسیده، دیگر نمی‌توانی به آن زنانی که در کودکی اش بد و حسیدی می‌کردی، صحبت کنی.

اینجا آن سؤال پیش می‌آید که آیا جامعه هم مانند امر سیاسی، ولایت دارد یا نه؟ یعنی پختگی، بلوغ و توان خودافهارای و اینکه بتواند رأی خودش را بیان کند، بنیادین نیدراختیم. مثلاً همان

> وقتی می‌خواهیم جامعه شناس یا اقتصاددان یا کارشناس سیاسی حرف‌هایی را بنویسیم، در صداوسیما و رسانه‌های خودم نگویم، به این معنا نیست که این حرف‌ها یا واقعیت‌ها از بین می‌رود یا نادیده می‌شود بلکه یک رسانه‌ای درست می‌شود به نام بی‌بی‌سی، ایران اینترنشنال - که من به آن می‌گویم اسرائیل اینترنشنال - که آنها می‌آیند اینترنشنال - که آنها می‌آیند مدیریت خبری پیدا می‌کنند و پیدا می‌کنند و مدیریت ذهن ایرانیان را به سمت خودشان سوق می‌دهند

شعاری. از نظرشما این تکرارها و مدیریت بحران هم به همان فقدان استراتژی برمی‌گردد یا ممکن است به لایه‌های میانی‌تر سیستم برگردد و به ارزیابی اصلاحات ضروری و روتین هم دریغ می‌کنند؟

این شیوه‌ها تبدیل به یک الگو شده است. فاصله وقایع اعتراضی هم کمتر می‌شود. خب اینها اطلاع